

دیده می‌شود و چنین می‌نماید که در این زمان بر وسعت املاک خالصه معروف به «صوافی» افزوده شده باشد. این املاک چنان که پیش ازین گفته شد، از محل خمس غنایمی که به پیامبر و جانشینانش اختصاص داشت به دست آمده بود. نیک پیداست که به مرور دهور معنی املاک خالصه وسعت یافته و چنین پنداشته‌اند که مفهوم ضمنی آن این است که رهبر مردم خواه خلیفه باشد و خواه حاکم محل، می‌تواند اراضی وسیعی را به خود تخصیص دهد... در حال رسم خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و پس از آنان سلسله‌های سلاطین کوچک‌کی که در ایام انحطاط دستگاه خلافت در نقاط مختلف ایران برخاستند، این بود که از راه فتح و غلبه و مصادره و بیع، زمینهای وسیعی به‌عنوان املاک خالصه برای خود به دست آورند.

... برای توسعه املاک خالصه، راههای دیگر نیز وجود داشت. درباره‌ای از موارد صاحبان زمینهایی که در کشورهای شکست خورده واقع بود ملک خود را به حکومت واگذار می‌کردند و به‌صورت املاک خالصه درمی‌آوردند، یعنی آن را به‌خلیفه زمان تسلیم می‌کردند و در عواید آن با او شریک می‌شدند. و مقصودشان از این کار آن بود که خود را در مقابل عوامل قانون‌شکن یا محصلان بی‌انصاف خراج حفظ کنند. از قرن سوم به بعد که خلافت عباسی راه زوال می‌سپرد، یکی از انواع بسیار مهم زمین‌داری، یعنی اقطاع رواج یافت؛ و این کلمه در آن واحد، هم دلالت می‌کند بر واگذار کردن زمین و هم به‌اعطای عواید آن به اشخاص.

www.Bakhtiaries.com

اصل و منشاء اقطاع به‌صدر اسلام باز می‌گردد. اما تنها در دوره سلجوقیان و در قرن پنجم بود که این نوع زمین‌داری، مهمترین انواع آن در سلطنت شد. از قدیمترین ایام به‌اعراب به‌عنوان املاک معاف از خراج و یحتمل موروثی واگذار می‌شد و آن نوع واگذاری معروف بود به اقطاع التملیک... این نوع اقطاع عبارت بود از زمینهای بایری که به‌شرط زراعت به اشخاص واگذار می‌کردند. پیداست که مقصود از این کار پیشرفت کشاورزی و بالتیجه ازدیاد درآمد حکومت بوده است.

و اما اعطای زمینهای نوع دوم، یعنی اقطاع الاستغلال، موجبات مختلفی داشته است. در این مورد آنچه دهقانان ملل مغلوب که مشمول خراج بودند به آن توجه داشتند، زراعت زمین بود. و مقصود اصلی حکومت این بود که اولاً وسیله اطمینان بخشی برای تأمین معاش افرادیست که جامعه، خاصه جنگجویان آماده به‌خدمت اسلام در اختیار آنان بگذارند؛ و بدین‌گونه مزد خدمتشان را بدهند و به‌دست یک طبقه اشراف نظامی سلطه خود را بر ملل مغلوب حفظ کنند... رسم اقطاع دادن منحصر به‌خلفا نبود، عمال خلیفه در نواحی بی که به‌زیر فرمان داشتند، زمینهای به‌زیردستان خود می‌دادند و حکام محلی همین روش را پیروی می‌کردند.^۱

«یکی دیگر از انواع زمین‌داری که بعدها رسمیت بسیار پیدا کرد، زمینهای وقفی است... که به‌نفع جامعه اسلامی «حبس» شده بود. اما در واقع وضع املاک موقوفه پیچیده‌تر از این بود. در ازمنه متأخر کلمه وقف بیشتر در مورد زمینهایی به‌کار برده شده است که مالکیت آنها به‌نفع عامه یا یکی از امور خیریه (حبس) شده باشد، نظراً مالکیت این‌گونه زمینها تا ابد

غیرقابل انتقال می‌شد. اما عملاً مانند انواع دیگر زمین ممکن بود به وسیله غاصبان غصب شود. «قدیمترین مورد دخالتی که سراغ داریم، عمل عضدالدوله بویسی (متوفی در ۳۷۲ هـ. ۹۸۲ م) در مورد اوقاف سوادست که مفلشان و سمیزان بر آنها گماشت و برای هر کدام مبلغ معینی به عنوان وظیفه مقرر کرد. مورد مشابه دیگر آن است که آل بویه املاکی را که اعراب اشعری، قم، وقف ائمه (ع) و اعتاب ایشان کرده بودند، متصرف شدند.»^۱

اخذ مالیات: دکتر لمپتون در زمینه چگونگی اخذ مالیات نیز تحقیقات ارزنده‌ای کرده و نوشته است که «در دوره اسلامی، غالباً اصول و روش مالیاتی شاهنشاهی ساسانی را به کار می‌گرفتند، و جهد فقها نیز درین مورد در آن بود که به توجیه سوابق تاریخی و تطبیق آن با موازین عقلی پردازند و آنها را در قالب شریعت بریزند.

در نقاط مختلف شاهنشاهی ساسانی، انواع و اقسام معتنابهی از روشهای مختلف مربوط به تعیین میزان واقعی مالیات ارضی، تقویم آن و تبدیل و به اصطلاح تسعیر مالیات جنسی به مالیات نقدی وجود داشت. از نظر شرعی عوامل مهمی که درین مساله تأثیر داشت، عبارت بود از اوضاع جغرافیایی، طریقه آبیاری، نوع تصرف، نوع زراعت، قیمت‌ها و کمیت محصول. با این همه در واقع می‌توان گفت که عامل قطعی به‌ظن غالب رسوم و آداب محلی بوده است.

www.Bakhtiaries.com

مبنای تقویم مالیات، مساحت کردن زمین، یا تعیین مقدار محصول بود. مالیاتی که می‌گرفتند عبارت بود از مقدار معینی از محصول که به عنوان مالیات برمی‌داشتند یا آن که آن را ارزیابی می‌کردند و بهایش را می‌ستاندند. به علاوه مالیات را یا برحسب مقررات مخصوص تقویم می‌کردند و یا این که سؤدیان مالیات، بدهی مالیات خود را به مبلغ معینی با حکومت مصالحه می‌کردند. قطع نظر از صدقه (= زکات) که میزان آن ثابت بود، همه بطور کلی این اصل را قبول داشتند که امام یعنی رهبر جامعه اسلامی، می‌تواند به نسبت بنیة مالی مالیات دهندگان بر نرخ بیفزاید یا از آن بکاهد. به علاوه امام می‌توانست به وضع خراج نقدی یا جنسی پردازد... بنا به یک روایت، نرخ خراجی که عمر (برای سواد) تعیین کرده بود، عبارت بود از یک درهم و یک قفیز (۵/۵ رطل). به روایت دیگر، نرخ خراج در هر جریب ازین قرار بود: برای انگور ۱۰ درهم، برای خرما ۸، برای نیشکر ۶، برای شبدره، برای گندم ۴، برای جو ۲ درهم... ازین جا پیداست که اساساً مسلمانان در دوره فتوحات خود عیناً همان روش مالیاتی معمول زمان دا به‌کاد برده‌اند. این روش، یعنی تقویم خراج برحسب مساحت زمین... تا روزگار خلافت منصور عباسی دوام یافته است... در ایام منصور... مقرر شد که خراج را برحسب محصول واقعی زمین تقویم کنند نه برحسب مساحت آن. پس ملاک و مأخذی که برای تقویم خراج معین کرده‌اند، ظاهراً عبارت بود از نصف حاصل زمینهای دیم و یک سوم حاصل زمینهایی که با دایله آبیاری می‌شد و یک چهارم محصول زمین‌هایی که با دولاب (نوعی چرخ‌چاه) مشروب می‌گشت. نخلهای خرما و تاکها و درختان میوه را می‌شمردند و خراجی که برای آنها تعیین می‌کردند، بستگی به وضع جغرافیایی داشت... خراج فارس را به سه طریق تقویم می‌کردند: یا براساس وسعت زمین و به اصطلاح «مساحت»،

و یا بر بنیاد حاصلی که به دست می‌آید، و به اصطلاح «مقاسمه» یعنی برداشتن سهم معینی از حاصل. طریق سوم این بود که بر اساس مقاطعه حساب می‌کردند. یعنی زمین داران خراجی را که می‌بایست بپردازند به مبلغ معینی مصالحه می‌کردند...»^۱

... خراج محصول دیمی، یک سوم خراجی بود که به محصول آبی تعلق می‌گرفت، و خراج محصولی که به وسیله چاه آبیاری می‌شد، دو سوم و محصولی که یک بار آب می‌خورد یک چهارم... خراج زمینهای خالصه به وسیله مقاسمه یا قرارداد و به اصطلاح «مقاطعه» تعیین و به هر حال به نقد پرداخته می‌شد.

www.Bakhtiaries.com

مقدسی می‌نویسد: دشت‌هایی که خراج ثابت برای آنها تعیین شده، در صورتی هم که شوره‌زار و لم‌یزرع بود، بیست درهم بابت خراج به آنها تعلق می‌گرفت. در قم خراج را بر حسب مساحت تقویم می‌کردند... هرگاه در یک منطقه مالیاتی، با اوضاع طبیعی نسبتاً گوناگونی مواجه می‌شدند... به تنظیم عده‌ای از سیاهه‌های مالیاتی می‌پرداختند.

... اهل دسه جزیه را به موجب دو سیاهه می‌پرداختند، و مطابق سیاهه اول هر مردی ۲۴ درم و مطابق سیاهه دوم هر مردی ۱۲ درم می‌پرداخت.

خراج صاحبان احشام و صحرانشینان به موجب دو سیاهه معین می‌شد. مطابق یک سیاهه هر مرد ۱۲ درم و مطابق دیگری هر مرد ۶ درم می‌پرداخت... معمولاً خراج به درهم تعیین می‌شد و برای آن که بدهی هر یک از مؤدیان مالیات را معلوم کنند، مبلغی را که او می‌بایست بپردازد با ضریب ثابتی به دینار طلا تسعیر می‌کردند و دوباره این مقدار به دینار رایج تسعیر می‌شد. این عمل تسعیر، کاری بسیار پیچیده و دشوار بود. و با حساب‌سازی و حقه‌بازی، ممکن بود نرخ مالیات را تغییر دهند و بدهی مالیاتی مؤدیان را که می‌بایست به دینار رایج پرداخت شود کم و زیاد کنند.

این کار به دست واسطه‌ها یا دلال‌هایی صورت می‌گرفت که به «جهبذ» معروف بودند و برای تأمین مزد آنان بر میزان خراج به نسبت معینی می‌افزودند...

مسئولیت پرداخت خراج یک ناحیه، دسته‌جمعی بود. هر چند مقدار خراج را در مورد هر فرد جداگانه تعیین می‌کردند. مثلاً در قم اگر کسی به علت بدهی محصول قادر نبود که همه مبلغ مورد تعهد «ضمان» خود را بپردازد، کسر بدهی او را میان سایر مؤدیان خراج سرشکن می‌کردند و برای جبران کسر مبلغ بر ضریب خراج می‌افزودند...

معمولاً خراج را به اقساط می‌پرداختند... اولین خراج را باید هنگام رسیدن غلات بپردازند. چنین می‌نماید که در طریق جمع‌آوری خراج مشکلات مهمی وجود داشته و این مشکلات معلول دو امر بوده است:

«نخست عاجز بودن حکومت از گرفتن خراج از آن عده از رعایای مملکت که بیشتر متنفذ بودند. دیگر خراج بیش از اندازه، چنان که در تعیین خراج مردم، غالباً به اقلام مربوط به خراج پس افتاده برمی‌خوریم.

دیوانیان به هنگام لزوم می‌کوشیدند که همه خراج را به زور از مردم بستانند. و در کتب قدما به شورشهایی که از این کار سرچشمه گرفته اشارات عذیده شده است...

بی شک مردم تا آنجا که می توانستند، از دادن خراج ابا می کردند. مثلاً چنین معروف بوده است که تازیان قم در این کار بسیار کوشیده اند... میزان خراج توان فرسا بود، از این گذشته برای آن که بتوانند زمان تا زمان بر میزان خراج بیفزایند، روشهای گوناگون به کار می بردند.

www.Bakhtiaries.com

پیش از این درباره حساب سازی و تسعیر مبلغ خراج از درهم به دینار سخن گفتیم. طریقه دیگری که برای میزان خراج معمول بود، این بود که ذراعی کوتاه تر از حد معمول به کار می بردند و گفته اند که حسن محتاج، نهاوند را از این طریق ویران کرد. وی گز خود را ناقص کرد، و بدین گونه نرخ خراج را در هر جریب به ۶ درهم رسانید. و حال آن که پیش از او چهار درهم و پنج درهم تجاوز نمی کرد.

دیگر از مظالم مأمورین مالیاتی بعد از اسلام این که مالیاتی را که در دوره ساسانیان به هنگام نوروز و مهرگان می گرفتند، پس از اسلام نیز به زور از مردم می ستاندند... در جاهایی که قدرت خلیفه کم بود، سران محلی... کراً از مردم مالیات می گرفتند.

غالباً مردم مجبور می شدند که در یک سال چندین بار، خراج به حکامی که با هم رقابت داشتند بپردازند. این عوامل مسلماً باعث می شد که به اسرکشاورزی لطمه شدیدی وارد آید. نا اسنی، تنها منحصر به وقوع جنگ و غلبه این بر آن نبود. ضبط املاک و مصادره آن از روی هوا و هوس، امری معمول و متداول بود. گاهی برای حفظ ظاهر شرع، این معامله به صورت خرید و فروش درمی آمد. اما به خوبی پیداست که در بسیاری از موارد، معامله براساس آزادی طرفین سر نمی گرفت.

شاه یا حاکم محلی، هنگامی که به حد کافی مقتدر بود، می توانست مالکی را که به ملک او چشم طمع دوخته بود، وادار کند مالکیت ملک خود را به وی منتقل سازد و غالباً این کار را می کرد.

خراج بیش از اندازه گرفتن و اخاذی کردن و ناامنی، در همه جا قاعده کلی بود. و البته استثنائاتی هم وجود داشته است و گروهی از حکام برای آباد کردن قلمرو خود کوشش هایی می کرده اند. مثلاً گردیزی ادعا می کند که عبدالله بن طاهر به سمنه ساوران خود نوشت... که با کشاورزان ولایت به خوبی رفتار کنند... مسأله زمین داری و خراج گذاری و امور دیوانی، در نواحی شرقی خلافت اسلامی در فاصله قرن هفتم تا نهم میلادی (قرن اول تا سوم هجری) به شرحی است که کلیات آن بیان شد.

... آل بویه تغییرات بسیاری در مسأله مالکیت زمین پدید آورده اند. بنا به گفته مقدسی، آنان خانه و زمین مردم را از چنگشان به در آوردند و بسیاری از مردم برخلاف میل خود ناگزیر به مهاجرت شدند. همچنین احمد بن ابی الخیر زرکوب در شیروان نامه می نویسد: «و در عهد دریاچه قانون مملکت از نظم خود بگردید، از بس فتنه که متعاقب پدید آمد، ملکها را باز گذاشتند و ترك بگفتند. از آن عهد اقطاع پدید آمد و اکثر زمینها دیوانی شد. و پیش از آن اکثر و اغلب زمینها ملک بود.» همچنین در ترجمه فارسی مافروخی (یعنی محاسن اصفهان) به خرابی اوضاع کشاورزی در زمان مؤیدالدوله دیلمی پس از آن که اصفهان را تسخیر کرد اشاره شده است... عضدالدوله در میان سلاطین آل بویه از این قاعده مستثنا بود.

وی به ترویج کشاورزی و عمران و تنقیه قنوات و ساختن آسیابها و تعمیر سدها کوشید و تازیان بادیده‌نشین را در زمین‌های موات فارس و کرمان مستقر کرد.

همچنین در تادیب قم مذکور است که پس از آن که گیلها و دیلمها قم را تسخیر کردند، «دیوانیات» را منسوخ و به جای آن اقطاع را برقرار کردند.

مصادره اموال مردم از روی هوا و هوس، نه تنها در ولایاتی که آل بویه حکومت می کردند معمول بود، بلکه در سایر ولایات ایران نیز متداول بود. نه تنها حکام، بلکه هر کس که صاحب قدرت بود، از قدرت خود بهره می گرفت. و این قاعده بی کلی به شمار می رفت... یکی از موارد آن است که قاضی صاعد در مجلس بارعام مسعود بن محمود ادعا کرد که در حق خاندان میکاییلیان که خاندانی قدیم اند... ستمهای بزرگ از حسنک، وزیر غزنویان و دیگران رفته... مسعود همچنان که او خواسته بود فرمان داد... ملاکان منشاء قدرت سامانیان بودند و سامانیان حافظ قدرت قانون بودند. و چنین می نماید که کشاورزی در روزگار آنان پیشرفت کرده باشد. نرشخی می نویسد که در زمان سامانیان قیمت زمین در حوالی بخارا چهار هزار درم بوده است. در قرن ششم ارزش آن از میان رفته بود و به علت غلبه هرج و مرج، کسی زمین را به رایگان نمی خریده است... بنا به قول نظام الملک، هم سامانیان و هم جانشینان آنان یعنی غزنویان به مأسوران خود مزد نقدی می دادند و اقطاع نمی بخشیدند.

با این همه به مواردی برمی خوریم که غلامانی که به مقامات عالی نایل شده بودند اسلاکی را با پول می خریدند... یکی از این غلامان البتکین بود که، سلسله غزنوی را بنیان نهاد.

www.Bakhtiaries.com

و بدین گونه غزنویان وارث متصرفات سامانیان شدند که در جنوب جیحون بود، و در امر جهانداری بیشتر راه و رسم سامانیان را پیش گرفتند. در همین ناحیه بود که سلجوقیان در نیمه اول سده پنجم بنای تاخت و تاز گذاشتند.

سلجوقیان و روش اعطای اقطاع: در نخستین سالهای قرن پنجم هجری، تغییرات مهمی در ترکیب اجتماعی و سیاسی سرزمین‌های خلافت شرقی پدید آمد، بطور کلی سپاهیان در اثر شکستی که در ارکان اقتصاد مالی مملکت افتاده بود، قدرت را به دست گرفته بودند و به عنوان مقطع، مالیاتی را که می بایست عاید خزانه مملکت شود می خوردند. آنان علاقه دایمی به زمین نداشتند و آنچه بیشتر مورد توجه بود، این بود که در کوفه‌ترین زمان ممکن از زمینی که سوقتاً در تصرف داشتند حداکثر فایده را بگیرند. و این باعث ایجاد مسایل بالنسبه مهم سیاسی و اقتصادی شده بود، و حاصل این امر چیزی جز هرج و مرج نبود. پیداست که اگر حکومتی می خواست قوام و ثبات یابد، می بایست به حکم ضرورت راه حلی برای این مسایل بیندیشد. در دوره سلجوقی کوشیدند که این مشکلات را حل کنند، اما نه با اتخاذ یک روش اصولاً تازه، بلکه به وسیله تعدیل وضع «مقطع» ها، و نیز به وسیله ایجاد نظم و ترتیب در روش اقطاع دادن که تا سالهای متمادی بارزترین جنبه زمین داری اسور مالیاتی به شمار می رفت.

کار سلجوقیان در این مورد از آن سبب مهم است که آنان مسیر ترقی و تکامل روش

اقطاع را مشخص کردند و این همان روشی است که در سراسر قرون وسطی معمول بود. و تا قرن بیستم میلادی همچنان دوام یافت. بخشیدن زمین به عنوان اقطاع فی حد ذاته بدعت و آیین تازه‌ای نبود. چنان که در فصل سابق بیان کردیم، این کار در صدر اسلام معمول بود و فقها، می‌خواستند ثابت کنند که روشهای اخیر تیول‌داری مولود سوابقی است که از قدیم در اسلام وجود داشته است... نظریات شرعی در باب اقطاع و تیول، بپرض هم که وجود داشت در همان مراحل اولیه عملاً متروک ماند و به محض متروک ماندن، هر کس موافق دلخواه خود عمل کرد.

از روش اقطاع گاهی به عنوان فئودالیزم یاد شده و حال آن که مقتضیاتی که مایه ایجاد و پیشرفت روش اقطاع داری گشته با آنچه هنگام توسعه و تکامل فئودالیزم در مغرب اروپا وجود داشته باهم متفاوت بوده است. نتایج این دو روش یعنی اقطاع شرقی و فئودالیزم غربی به هم شبیه نیست و ذکر کلمه فئودالیزم در مورد ممالک خلافت شرقی از جمله ایران، موجب گمراهی است. مگر این که نخست این نکته روشن شود که «فئودالیزم» اسلامی ربطی به هیچ نوع از انواع مختلف فئودالیزم غربی ندارد. نکته جالب توجه این است که تعهد دو جانبه‌ای که در اصول فئودالیزم اروپای غربی میان ارباب و رعیت وجود داشته، در روش اقطاع ایران نبوده و چنین رابطه‌ای وجود نداشته است.

به عقیده «بکر»، مقطع‌ها اساساً وظایف نظامی به عهده نداشتند و تنها هنگامی که حکومت متکی به «میلیتاریزم» روی کار آمد، نظامیان با بهره‌جویی از قدرت خود در روش و اصول اقطاع که سابقاً به وجود آمده بود اعمال نفوذ کردند. به نظر او روش اقطاع ابتدا به عنوان یکی از روشهای اداری و بوروکراسی نضج یافت و سپس مبدل به یک روش و سیستم نظامی شد. و سبب این امر آن بود که پس از آن که اقتصاد طلا دچار شکست شد، نتوانستند حقوق سپاهیان را پردازند؛ و برای حل این مشکل نظامی، ناچار متوسل به روش اقطاع شدند. پس چنان که می‌بینیم، روش اقطاع با فئودالیزم اروپای غربی فرق می‌کند. هم از حیث اصل و منشاء، و هم به سبب این که افراد مقطع اساساً هیچ وظیفه نظامی به عهده نداشتند. با این همه «پولیک» این مطلب را محل گفتگو می‌داند و اختلاف تکامل روش اقطاع را در ممالک اسلامی با روش فئودالیزم در مغرب زمین، ناشی از این می‌پندارد که تیول‌داران مسلمان در شهرها تجمع و تمرکز یافته بودند؛ برخلاف فئودال‌های مغرب‌زمین که در قلاع به سر می‌بردند و از هم متفرق بودند.

... و اما علت تجمع و تمرکز تیول‌داران ممالک اسلامی، یکی این بود که وضع پول و مسکوک در ممالک اسلامی نسبت به اروپا بیشتر ترقی و تکامل یافته بود، و دیگر آن که اوضاع طبیعی کشورهای مزبور نیز چنین اقتضای می‌کرد که مقطع‌ها در بلاد مجتمع شوند.

اساس فرمانروایی خلفای راشدین و بنی امیه به سپاهیان بود که از مردم تشکیل می‌دادند. و این سپاهیان در دوره بنی عباس جای خود را به سپاهیان مزدور دادند... چون حکومت مرکزی قادر به انجام دادن وظایف عمومی خود نبود، حقوق عامه را به دست افراد متنفذ سپرد، و ناگزیر توأم با این اعطای اختیارات، تغییرات اجتماعی نسبتاً فراوانی پدید

آمد. در نخستین وهله، چنان که پیش ازین بیان کردیم، قدرت مرکزی حق وصول مالیات را به افراد متنفذ سپرد، سپس به تدریج که ضعف حکومت مرکزی آشکار شد، مردم ناچار شدند که برای حفظ اموال خود پیش از پیش دست به دامن حمایت متنفذان بزنند... سرانجام به تدریج که قدرت سیاسی و اجتماعی مقطع‌ها بیشتر می‌شد، از یک سو حکومت مرکزی ناچار پیش از پیش به آنان اختیار می‌داد و از سوی دیگر... وابستگی سکنه اقطاع نسبت به مقطع‌ها بیشتر و تبعیت آنان از اینان در امور سیاسی و اقتصادی افزونتر و اختلاف اجتماعی میان افراد نظامی و غیر نظامی عظیم‌تر می‌شد. www.Bakhtiaries.com

با این همه بی‌شک در هر محلی این اوضاع و احوال تا حد معناییی فرق می‌کرده است. دهقانان به جز در سوادری که به زور و ستم از آنان مال می‌گرفتند و مجبور به مهاجرت می‌شدند، همچنان به زراعت زمینی می‌پرداختند که در غالب موارد اصولاً بدان وابسته بودند... سلجوقیان نیز مانند تازیان در اداره امر متصرفات خود ضعیف و ناتوان بودند... رسم اعطای اقطاع دیوانی به امیران و دیگران در سراسر دوره سلجوقی مرسوم بود... شاید بطور کلی رابطه مقطع با حکومت مرکزی، یک رابطه مالی بوده است. اما به تدریج که دستگاه اداری تابع سیاست و قدرت نظامی شده، این تعهد مالی جای خود را به تعهد نظامی داد... چنین می‌نماید که در دیوان اقطاع، صورتی از عده سپاهیان که مقطعان می‌بایست آماده کنند ضبط شده است... حقوق قشون را بیشتر از محل اقطاع می‌دادند... گذشته از اقطاعاتی که بهر یک از افسران قشون دائمی می‌دادند، در عهد ملکشاه در سراسر مملکت یک عده اقطاعاتی وجود داشت که آنها را برای تأمین نیازمندیهای سپاه و به هنگام لشکرکشی‌ها اختصاص داده بودند...

به جز اقطاعاتی که تا کنون ذکر کردیم، نوع دیگری از اقطاع وجود داشته که آن را به عنوان ملک شخصی به نام عطیه به این و آن می‌بخشیده‌اند... گویا مقصود از این گونه اقطاعات شخصی، این بوده است که ممر معاشی در اختیار صاحب اقطاع قرار داده باشند بی آن که هیچ التزامی و تعهدی بر وی تحمیل کنند...

گفته‌اند هنگامی که علاءالدوله کالنجار، اصفهان را بر ملکشاه تسلیم کرد، گفت: «مرا داعیه سلطنتی نیست، اما از وطن ناگزیر است. ولایت مختصر مرا کافیست که اقطاع من باشد و من به عبادت مشغول باشم...» هر چند قسمت اعظم امپراتوری سلجوقی از نظارت مستقیم سلطان خارج و به عنوان اقطاع به دیگران واگذار شده بود، با این همه در جاهای مختلف املاکی به عنوان املاک خالصه یا املاک مخصوص سلطان وجود داشت، و این املاک را در بعضی موارد امیران و دیگران اجاره می‌کردند. در کتب قدما ذکر می‌شود که از این گونه املاک که در بسطام و ری و سرو و کوفه بوده به میان آمده است.

بنا به نظریه نظام الملک، حتی که مقطع برگردن مردم ساکن اقطاع خود دارد، فقط حق مالی است و دیگر نسبت به زمین و برزگر حتی ندارد. زیرا سلطان مملکت تنها بعضی از حقوق مالی را به او تفویض کرده است. نظام الملک می‌نویسد:

«مقطعان که اقطاع دارند باید بدانند که ایشان را به رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده‌اند از ایشان

بستانند به وجهی نیکو. و چون آن بستند، رعایا به تن و مال و فرزندان و اسباب و خیم از ایشان ایمن بمانند و مقطعان را برایشان سیلی نبود. و رعایا اگر خواهند که به درگاه آیند و حال خویش را باز نمایند، ایشان را از آن باز ندارند و هر مقطع که جز این کند، دستش کوتاه کنند و اقطاع او بازستانند و با او عتاب فرمایند تا دیگران عبرت گیرند.^۱

چنین می نماید که عملاً... آزادی سیر و سفر از آنان سلب می شد و کسراراً از بیگاری ناگزیر بودند...

زنگی دریک مورد خاص از حسام الدین تقاضا کرد که عده ای از رعایای او را که از شهر موصل به ماردین رفته بودند بازگرداند. حسام الدین در جواب او پیغام داد که: «ما با رعیت به نیکویی رفتار می کنیم و از آنان به عنوان سهم غلات عشر می ستانیم، و اگر تو نیز چون ما با ایشان رفتار کرده بودی، از نزد تو نمی رفتند. زنگی دوباره پیغام داد که: به خواجه خود بگوی که اگر تو یک صدم برگیری، بسیار است. زیرا تو در ماردین سرگرم لهو و لعبی، اما ما اگر دو ثلث برگیریم در مقابل آنچه در طریق جهاد عهده دار شده ایم اللذک است... اگر رعایا را باز نگردانی، هر رعیتی که در ماردین است به موصل خواهیم آورد.»^۲

«... گویا طریقه مرتب و منظمی برای ثبت اسلاك در کار نبوده است. صاحبان اسلاك در بسیاری موارد یحتمل نوعی قباله و سند مالکیت در اختیار خود داشته اند. اما چنین می نماید که هنگامی که ملک از یکی به دیگری منتقل می شد، هیچ اقدامی در مورد لغو یا انتقال این قبیل قباله ها و اسناد معمول نبوده است. به گفته خواجه رشید الدین، ملک شاه فرمان داد که به دعای مالکیت کسانی که قدمت قباله آنان بیش از سی سال باشد ترتیب اثر ندهند...»

از آنچه گفتیم، چنین برمی آید که مردم تأمین نداشتند، و این نکته از خواص بارز زادگی آنان بوده است. عبور و مرور دایمی قوای مسلح از دهات، و زد و خوردهایی که میان امیران درمی گرفت و دسته های سپاهیان بی کار و راهزنانی که در دهات سیر می کردند، کمتر موجب بهبود وضع و حال مردم روستاها می شد. ازین گذشته ترقی مصنوعی قیمتها که گاه گاه اتفاق می افتاد و احتکار کالا، از لوازم اجتناب ناپذیر چنین اوضاع و احوالی بوده است.

البته گاه چند صباحی امنیتی حاصل می شده است و مردم می توانسته اند که از آرامش و کامیابی نسبی بهره مند شوند و به کسب و کار خود ادامه دهند. ادعا کرده اند که یکی ازین موارد یکی ازین جاها هر دو دوره پادشاهی سنجر بوده است... اصولاً اوضاع و احوال دهقانان یک ناحیه معین، بستگی به شخصیت مأمور محلی می داشته که حکومت مرکزی قدرت و اختیار به او می داده است... دهقانان می توانستند اگر ستمی بر آنان رفته بود از حکومت

۱. سیاستنامه، به اهتمام اقبال آشتیانی، پیشین ص ۲۵.

۲. مالک و زادع در ایران، پیشین، ص ۱۲۲-۱۲۰ (به اختصار).

مرکزی دادخواهی کنند. با این همه عملاً در راه مقصود به مشکلات فراوانی برمی‌خوردند. «اولاً در بسیاری موارد، دادخواه می‌بایست راهی بس دراز ببیماید، ثانیاً تمرکز قدرت در دست حاکم محلی یا مقطع، کار او را در ممانعت از تسلیم عرض حال مردم آسان می‌کرد. جالب توجه است که در دوران بعد از اسلام، با وجود ظلم و ستمی که از طرف فنودالها و مأمورین دولتی به مردم وارد می‌آمد، و با این که اغلب مالیاتها، نظیر مالیات عروسی، تولد نوزاد، لعل‌بها، شراب‌بها و مال‌السلاح و غیره، مالیات‌هایی تحمیلی بود. و با این که گرفتن جزیه یا سرگزیت از مسلمانان مجوز شرعی و قانونی نداشت، دولت و روحانیان عصر، کوچکترین اعتراضی نمی‌کردند. ولی اگر کسی سخن از آزادی مذهب یا آزادی فکر می‌گفت، وی را به کفر و الحاد متهم می‌کردند. و این می‌رساند که در دوره قرون وسطا عوامل و علل اقتصادی، نوعی همکاری بین عمال دین و دولت به وجود آورده بود. بطوری که طبقه فنودالها با روحانیان در استثمار و گمراه کردن اکثریت نفع مشترک داشتند. از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که رسم اقطاع و دادن زمین به سران ترکان سلجوقی، یکی از موانع ایجاد «تمرکز» واقعی در دولت سلجوقی بود.

www.Bakhtiaries.com

در زمان سامانیان و غزنویان حقوق سپاهیان از راه گردآوری عوارض و مالیات تأمین می‌شد و کمتر پادشاه به کسی اقطاع می‌داد، ولی در عهد سلجوقیان دادن زمین به سران سپاه یا «اقطاع» سخت معمول گردید و در این جریان بین اقطاع داران و مالکین قدیمی دهات یا «دهقانان» تضادها و اختلافاتی ظهور کرد «مالکین محلی قدیم، برخلاف مهاجمین نسبت به کشاورزان روشی ارفاق‌آمیز داشتند درحالی‌که مالکان جدید از هرنوع ظلم و تجاوزی نسبت به کشاورزان خودداری نمی‌کردند،

فرق اساسی بین مالکان قدیم یا «دهقانان» با مالکان جدید یا اقطاع داران در این بود که دهقانان به منافع مستمر خود علاقه و دل بستگی داشتند و به همین جهت به کشاورزان ظلم و ستم روا نمی‌داشتند درحالی که اقطاع داران می‌خواستند در کمترین مدت نفع کلانی به دست آورند.

استاد مینوی می‌نویسد از «اقطاع دادن اراضی به سپاهیان، زبان عمده‌ای متوجه ملاکین ایرانی شد که به لفظ دهقان خوانده می‌شدند دهقانان از عهد سامانیان تا عهد مغول در ایران ارکان جامعه و مایه قوام و نظام ملت بودند و آداب و سنن و داستانها و کتب ملی را حفظ می‌کردند و پناهگاه و مدافع حقوق رعایا بودند، و گاه می‌شد که سازش آنان بایکی از دو متخاصم باعث ازپا افتادن دیگری می‌گردید، سلاطین سامانی و غزنوی تا زمانی پشت‌گرم و قوی بودند که قلب دهقانان با ایشان بود و در دستگاههای دولتی از وجود آنان استفاده می‌کردند، چنان که دیدیم عمیدالملک کندی و نظام‌الملک طوسی، هر دو از دهقان زادگان بودند، و فردوسی طوسی نیز معروفست که فرزند یکی از دهاقین بود، معنی لفظ دهقان در استعمال امروزی ما زارع و برزرگر است ولی در آن عهد بیشتر بمعنی ملاکین معتبر و صاحبان دهها و بلوکها بود، بعضی از ایشان دارای کاخ و سرانی محکم بودند که بی‌شبهت به قلعه

نبود، علم و معرفت و آشنایی به قوانین و وقوف از آیین مملکت داری و آگاهی از احوال اقتصادی هر ناحیه مخصوص به ایشان بود و به این سبب طبیعی بود که در ابتدای دوره سلجوقی این صنف دارای اهمیت بیشتری بشوند. در خراسان حتی به ترکمانی که زمین به تیول می گرفتند نیز اسم دهقان اطلاق می شد چنان که در سال ۴۲۶ چون سلطان مسعود غزنوی بلاد دهستان نسا و فراوه را به سرکردگان سلجوقی (طغرل و برادرش داود و عموی ایشان یغور) واگذار کرد از قراری که بیهقی می گوید هر سه نفر را دهقان مخاطبه کردند و سه خلعت بساختند چنانکه رسم و الیان باشد کلاه دوشاخ و لوا و جامه دوخته به رسم ایرانیان، و اسپ و اسبام و کمر بزرهم به رسم ترکان، و جامه های نابریده از هردستی هریکی را سی تا.

چنانکه گفتیم ایرانیان معتقد به یک پادشاه مقتدر مطلق العنان بودند، و همین که سلجوقیان اراضی ایران را متصرف شدند به مرور زمان ناچار تحت تأثیر فکر ایرانیان واقع شدند و هوای اقتدار مطلق به سرشان افتاد، به همان نسبت که سلاطین سلجوقی به استبداد راغب می شدند، طبعاً سران قبایل ترکمان از ایشان زده می شدند و معاریف ایشان که اصحاب دفتر و دیوان بودند به ایشان نزدیک می شدند ولی متصدیان امور دیوانی دچار مسأله دشواری شده بودند که عبارت باشد از طرز معامله با مهاجمین ترکمنی که با سلطان داخل مملکت شده بودند و هیچ در بند آن نبودند که اسلوب زندگی خود را تغییر داده یک جا ساکن شوند و بدان طرز اداره ای که عامه مردم مملکت تن داده بودند سر فرود آورند.

رجال دیوانی ایران طبعاً دستجات بیابان گرد ترکمان را به منزله «حشم» یا مستحفظین می دانستند و می خواستند که ایشان را تحت همان نظم و نسقی قرار دهند که فوج غلامان زرخرید و سپاهیان مزدور در زمان سلاطین سابق تابع آن بودند، زیرا که افواج کثیری از ایشان در ایران جمع شده بودند و دائم ایجاد اختلال می کردند.

عقیده و نظر نظام الملک در این باب این بود که چون این ترکمانها وابسته به سلسله سلجوقی هستند و در تأسیس سلطنت خدماتی کرده اند نباید درباره ایشان اقدامات سختی به عمل آید به این جهت می گوید: «هرچند که از ترکمانان ملالی حاصل شده است، و عددی بسیارند، ایشان را بدین دولت حقی ایستاده است که در ابتدای دولت بسیار خدمتها کرده اند و رنجها کشیده و از جمله خویشان اند.

از فرزندان ایشان مردی هزار را نام باید نشت و برسیرت غلامان سرا، ایشان را می باید داشت که چون پیوسته در خدمت مشغول باشند آداب سلیح و خدمت بیاموزند و با مردم قرار گیرند و دل بنهند و چون غلامان خدمت کنند و آن نفرت که در طبع ایشان حاصل شده است برخیزد و هر وقت که حاجت آید پنج هزار و ده هزار به خدمتی که نامزد شوند، نشینند ترتیب غلامان و ساز ایشان تا از این دولت بی نصیب نباشند و ملک را محمدمت حاصل آید و ایشان خشنود باشند.»^۱

البته تبدیل فرزندان گروهی بیابان گرد به غلامان درباری کار آسانی نبود و از آن مشکلات توافق دادن منافع اهالی بود با منافع مهاجمین که به هیچ وجه مایل نبودند دست از زندگی صحراگردی خود بردارند، و چون خانهای ترك به تدریج تغییر وضع می دادند و

فرمانروای مستبد ایرانی می‌شدند، در هر اختلافی که بین کشاورزان ایرانی، و پیمان‌گردهای ترکمان روی می‌داد، جانب ایرانیان را می‌گرفتند و روز به روز این ترجیح دادن حق ایرانیان بیشتر می‌شد، و ترکمنها خویش را مجبور می‌دیدند که یا در نقطه‌ای سکونت اختیار کرده به اصطلاح با «تخته قاپو» بشوند و یا در مملکتی که به ایلغار و هجوم آن را فتح کرده بودند سختی بکشند...»^۱

www.Bakhtiaries.com

وظایف مأمورین دیوان استیفاء: بارتولد می‌نویسد: «امور مالی و اقتصادی دربار را «وکیل» اداره می‌کرد. در اهمیت این شغل در زمان سامانیان همین بس که در تألیف گردیزی شاغل آن در ردیف امیر و وزیر نام برده شده است.

... کلمه سستوفی محتملاً مترادف الفاظ خازن و (خزینهدار) بود. ظاهراً محاسبان تابع خزانه‌دار بودند. دیوانی که خزانه‌دار در رأس آن قرار داشته، محتملاً با دیوان خراج زمان عباسیان قابل تطبیق می‌باشد. شیوه تقسیم امور مالی دولت به سه خزانه، شیوه‌ای که در زمان عمرو بن لیث وجود داشته در کشور سامانیان متداول نگشت.»^۲

در کتاب التوسل... بغدادی در مورد کارسندان دیوانی و اهلیت و شایستگی اخلاقی آنان چنین آمده است:

«... ۱۵۰ - و فرمودیم تا... بردیوان خویش کارکنان و اصحاب مناصب چنان نصب کند که به امانت و صیانت موصوف باشند... تا بارعایا طریق مجاملت و حسن معاملت سپرند و به اصحاب اسلاک جز به قانون معین و سال مقنن رجوع نکنند.»^۳

به نظر رشیدالدین وطواط متصدی دیوان استیفاء باید «... به خویشتن‌داری و راستکاری موصوف و به کم‌طمعی و کوتاه‌دستی معروف تا هم دولت را به مکان او استظهار باشد و هم رعیت را بوجود او استبشار...» چنین کسی که: «... جاسگیات و چرایات و اقطاعات و اطلاقات و ایجابات حشم و خدم و ارزاق سادات و ادارات مستحقات و تشویقات و معایش اقطار» زیر نظارت اوست باید از جراید معاملات و قوانین محاسبات آگاه باشد «و برقلیل و کثیر و دقیق و جلیل آن واقف و گذشته و آینده را در ضبط خویش‌آرد و هیچ خط و برات و مشروح و حساب کرد بی‌نشان خویش نگذارد و نپسندد که چیزی از سواطن و ظواهر و موارد و مصادر معاملات کل ولایت بروی پوشیده ماند... تا آنچه کند از سر دانش و بصیرت باشد، و هیچ طاعن و غایب در او مجال مقال نیاید... و به هر شهری... نایب امین سدید فرستد چنان که بر قلم و کلم او اعتماد باشد و او را وصیت کند تا طریق راستی و امانت سپرد و در تخفیف و ترفیه رعیت کوشد... و رضا ندهد از دستورات قدیم... عدول افتد و محدثی‌نهادد شود چه ضرر آن عام باشد و رعایا رنجور گردند...»^۴

نظام الملک غایت مقصود را در وجود دو خزینه می‌داند که در یکی وجوه برای خرج تمرکز یابد، و دیگری خزینه اصل که وجوه آن دست ناخوردنی و مصون بود. و «تا

۱. مجتبی مینوی، فقد حال، ص ۱۲۴ به بعد.

۲. ترکستان‌نامه، ص ۴۹۲ به بعد.

۳. التوسل الی التوسل، اثر بهاء‌الدین محمد بغدادی به تصحیح احمد بهمنیار، ص ۱۹ به بعد.

۴. نامه‌های (رشیدالدین) وطواط، به اهتمام دکتر تویسرکانی، ص ۷۸ به بعد.

ضرورتی نبود از آن خزانه اصل خرج نکردندی، و اگر چیزی برداشتندی بر وجه وام برداشتندی.»^۱

نظام الملك در فصل چهل و هشتم در پیرامون خزاین سلطنتی و چگونگی مصرف عواید، تعلیماتی می‌دهد که ذکر آن برای آشنا شدن با طرز فکر اقتصادی و مالی زمامداران قرون وسطا ضروری است:

«پادشاهان را همیشه دو خزانه بوده است: یکی خزانه اصل و یکی خزانه خرج. و مالی که حاصل شدی، بیشتر به خزانه اصل بردندی، و کمتر به خزانه خرج. و تا ضرورتی نبود از آن خزانه اصل خرجی نفرمودندی. و اگر چیزی برداشتندی بر وجه وام برداشتندی و بدل باز جای نهادندی. و چون این اندیشه داشته نیاید، هرچه دخل بود در اخراجات صرف افتد. و اگر ناگاه به مالی حاجت افتد، دل مشغولی تولد کند...»

در فصل دیگر تحت عنوان «اندر نگاه داشتن حساب مال ولایتها و نسق آن» می‌نویسد:

«حساب مال ولایتها بنویسند و مجموع و خرج پدید آرند. و فایده این، آن است که در خرجها تأملی شافی کرده شود و آنچه روا بود که از وی بپنکنند و ندهند قلم برنهند. و اگر در مجموعات گوینده‌ای را سخنی باشد و توفیری نماید، سخنش بشنوند. و چون آنچه گوید برحقیقتی باشد، طلب آن مال کنند تا اگر صورت خلع و ترضیع مالی بسته است بدین سبب زایل گردد و از احوال هیچ پوشیده نماند.

و اما، میانه رفتن پادشاه در معنی مال دنیا و کارها، چنان است که منصف باشد و بر عادت قدیم و رسم و آیین ملوک نیک، رود و سنت بد نهد و بدعت را رضا ندهد. بر پادشاه فریضه است در تفحص کردن عمال و معاملات و داشتن دخل و خرج و نگاه داشتن اموال و ساختن خزاین و ذخایر از جهت استظهار، دفع کردن مضرت خصمان را و نه چنان کف بستن که مردمان بروی رقم بخل و دنیاپرستی فروکشند، و نه نیز چنان اسراف و افراط کردن که مردمان گویند باد دست است مال تلف می‌کند. و به وقت بخشش اندازه هر کسی نگاه دارد.

یکی را ده دینار زبید که بخشد، نباید که صد دینار بخشد... که مردمان گویند که قدر و منزلت کس نمی‌دانند... و در خدمت کاهلی کنند. و دیگر با خصمان جنگ چنان کند که آشتی را جای بماند، و با دوست چنان پیوندد که تواند گسست و چنان گسلد که تواند پیوست، و شراب مستی را نخورد و نه همیشه خوش طبع باشد و نه بیک بار ترش روی... در همه کارها میانه رو باید...»^۲

۱. سیاست نامه، به اهتمام بهربرت، پیشین، ص ۲۹۹.

۲. همان، ص ۳۰۵.

حقوق دیوان: در دوران قرون وسطا نه تنها با مورین دولتی، بلکه گاه بعضی از شخصیت‌های ادبی، علمی، مذهبی نیز بنا بر مقتضیات سیاسی از خزانه دولت، مقرری و یا مستمری و یا به اصطلاح آن دوران ادراد یا عطیه‌ای می‌گرفتند: رودکی ضمن مدیحه‌گویی از ابوجعفر احمد بن محمد نشان می‌دهد که در قرن سوم هجری عده‌ای به مناسبت فضل یا به جهات دیگر از دیوان مستمری و وظیفه‌ای می‌گرفتند:

مرد سخن را ازو نواختن و بر مرد ادب را ازو وظیفه دیوان سعدی نیز گوید:

مسرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود
سعدی صوفیان و درویشان را که از خزانه دولت مستمری می‌گرفتند، در گلستان مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید این جماعت متظاهر و دروغزن «... خرقة ابرار پوشند و لقمه ادرار نوشند.»

و مولوی و انوری نیز در این معنی می‌گویند:
شاه خلعت داد و ادرارش فزود، پس زبان در مدح عقل او گشود،
نان حلال کسب کنیم از طریق علم، ادرار چون خوریم چو جهال صوفیان.
ادارانامه: نامه‌ای بود که خلفا و شاهان در تعیین راتبه کسی می‌دادند. «تشریف فرمود از اسب و ساخت و جبه و دستار و سلاح و غلام و کنیزک، بفرمود تا بری از املاک ما، من هر سال دو هزار دینار زر و دو بیست خروار غله به نام وی برانند، و این تشریف و ادرادنامه به دست معروفی به سرو فرستاد (از چهار مقاله نظامی).»^۱

مشاغل دیوانی: در دوران بعد از اسلام، غالباً مشاغل دیوانی بین خاندانهای قدیم که در کار دبیری و استیفا استاد بودند تقسیم می‌شد. و چون پدری درسی گذشت، فرزندش به جانشینی او منصوب می‌شد. مسعود سعد سلمان که می‌گوید: «بنده زاده این دولتیم به هفت تبار» کمابیش موروثی بودن مشاغل دیوانی را در بعضی از خاندانها نشان می‌دهد. ابوالفضل بیهقی می‌گوید: «روز شنبه سوم ذیقعد سجد (فرزند سلطان مسعود بن محمود) خلعت پوشید به امیری هندوستان تا سوی «لهور» رود. خلعتی نیکو چنان که امیران را دهند... وی را سه حاجب با سپاه دادند، و بونصر پسر ابوالقاسم علی نوکی از دیوان با وی به دبیری برت و سعد سلمان مستوفی، حل و عقد سرهنگ محمد بستند، و باین ملکزاده طبل و علم و کوس و مهد بود.»

«در دوره آل بویه حقوق هر وزیر در ماه هفت هزار دینار بوده است و تمام عمال و با مورین دولتی در هفته دو روز تعطیل داشتند.»^۲

چنان که اشاره شد، در دوران قرون وسطا به کارمندان دولت و لشکریان، مانند امروز حقوق می‌پرداختند. آنچه در کتب تاریخی ایران بعد از اسلام به نام مستمری، مقرری، حیره، وظیفه، راتبه و اجری ذکر شده، همان حقوق و مستمری کارمندان دولت است. فرخی گوید:

۱. لغت نامه دهخدا، ماده ادراد، ص ۱۰۵۵.

۲. شاهنشاهی عضدالدوله، پیشین، ص ۲۲۲ و ۲۲۹.

دی کسی گفت که اجری تو چند است از میر گفتم اجری من ای دوست، فزون از هنرم!
 «خواجه گفت ناچار چون و کیل در محتشمی ست و اجری و مشاھرہ وصلت دارد...
 او را چاره نبوده است» بیہقی.

«پس ہرگز ہرکہ باوی بود، ہمہ را بہ سراہای نیکو فرود آورد و اجری بر ایشان
 براند و چہل روز بداشتشان تا ماندگی سفر از ایشان بشد.» ترجمہ بلعمی.^۱
 سلاطین و امرا برای تثبیت موقعیت خود غالباً عہدہای از علماء و متنفذین زسان را
 مورد محبت قرار می دادند و زندگی مادی آنان را تأمین می کردند. محمد نخجوانی در
 دستورالکاتب تحت عنوان «در تعین خزانہ جهت واجبات مستحقان از ادارات و انعامات
 و صدقات و مراسم و معایش و وظایف و جاگیات تا بہ تمغا و موضعی دیگر محتاج نشوند»
 از «ہزل و بخششہای سلاطین بہ مستحقان» سخن می گوید و می نویسد کہ پادشاہان باید
 بہ ہریک از نیازندان:

«... وجہی کہ امور معاش را وافی و اسباب انتعاش را کافی باشد
 مجری و مقرر شود و آن مبلغ بہ نام ایشان ادراری مستمر و انعامی
 مستقر و مرسومی مقرر و معیشتی مقتدر و جاگی بی تمام و وظیفہ ای
 مالا کلام و صدقہ ای دایر و عارفہ ای سایر باشد. و مجموع سلوک
 ماضی و سلاطین سالف، تغمدہم اللہ بفرانہ، بہ تمہید این قواعد
 و بسط این مواید قیام نمودہ اند و از اصل مال دیوانی... بہ نام
 ہریک از سادات و قضات و ایامہ و علما و مشایخ و صلحا و
 متفطعان و گوشہ نشینان و فقرا و مستحقان ادارات مجری داشته اند
 و معایش بہ امضاء رسانیدہ و جهت نواب و ملازمان مراسم و
 وظایف معین گردانیدہ...»

سپس مؤلف کتاب برای این کہ در پرداخت حقوق مستحقان تأخیری حاصل نشود
 و حق نیازندان را تمغاچیان ظالم نربایند، پیشنهاد می کند کہ برای پرداخت این صدقات
 و انعامات خزانہ علیحدہ تعیین شود

«سہ معتمد امین را کہ یکی خازن و دوم مشرف و سوم ناظر باشد،
 بر سر آن دارند و مجموع اسوال... را در جمع ایشان بندند...
 تا ایشان این وجوہ را بہ قسطی کی از دیوان معین دانند و بہ بیعادی
 کی مقرر کنند بی هیچ نقصان بہ مستحقان جواب گویند... تاجماعت
 مستحقان سرفہ الحال و فارغ البال بہ وظایف طاعات و عبادات و
 رواتب خدمات خود مشغول شدہ در دعای دولت افزایند...»^۲

جہشیاری در کتاب الوژاء می نویسد: «پس از انوشیروان، پادشاہان ایران بہ
 بدہکاران مالیات می گفتند: ہرکسی از شما نخواہد بہ مأموران مالیات بپردازد، آن را
 بہ بیت المال و خزانہ ما تسلیم نمایند.» از آن پس هیچ مأموری دست تعدی بہ سوی کسی

۱. لغت نامہ دہخدا، ص ۱۰۳۹.

۲. دستورالکاتب، پیشین، جزء ۱، ص ۲۹۴.

دراز نمی کرد تا مبادا رعیت برای دادن خراج به بیت المال روی آورد و در نتیجه رفتار ظالمانه او فاش و ثابت گردد.»^۱

دولتشاه کسانی را که به قبول شغل «عمل داری» تن می دادند معرفی می کند: «... مشاهده می شود که بازاریان و عوام الناس و مردم دیهبا و صحرائشینان، فرزندان خود را به علم رقوم و سیاق می سپازند. و چون درین علم اندک مایه وقوفی — نه به استحقاق — یافتند، به عمل داری مشغول می شوند، و فساد این اراذل به مسلمانان می رسد. و چون از حرام و مال مسلمانان وجه معاش شده و زینت و لباس آسانتر به دست می آید، کدخدازادگان سالک، نیز رعیتی ترک کرده اند و به عمل داری مشغول می شوند...»^۲

چنانکه اشاره کردیم پدر مسعود سعد (شاعر نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم) یعنی سعد بن سلمان، از عمال نامدار و از مستوفیان دوره اول غزنوی بود و در سال ۴۲۷ به تصدی دیوان استیفا در دستگاه امیر محدودین مسعود گماشته شد. مسعود سعد در دوران رشد و بلوغ اجتماعی و سیاسی خود، مکرر به سوابق دیوانی پدر اشاره می کند و از جمله می گوید:

شصت سال تمام خدمت کرد، پدر بنده سعد بن سلمان.
گنه به اطراف بودی از عمال، گه به درگاه بسودی از اعیان.
مسعود سعد شاعر عالی قدر نیز که چندی «پیراهن عمل» پوشیده و در سلک کارمندان دولت درآمده است، در یکی از اشعار خود بدین مطلع می گوید:
از کرده خویشتن پیشیمانم جز تویه ره دگر نمی دانم.
به نایمونی این شغل و بدی فرجام آن اشاره می کند و می گوید:
چون پیرهن عمل ببوشیدم، بگرفت قضای بد گریبانم.
بر مغز من ای سپهر، هر ساعت، چندین چه زلی که من نه سندانم
سلمان ساوجی در مذمت آنان می گوید:
خسروا نایبان استیفا، کسار بر من دراز می گیرند.
هرچه انعام پار، امسالسم می دهنم فراز می گیرند!

محصل: به مأسور اخذ خراج و هر وجه دیگری که از طرف حکومت تعیین می شده، محصل می گفتند. که معمولا از مأسورین خرده یا به شمار می رفت «... محصل آن مال یک تن باشد که حل شهر بدو تسلیم کنند...» (سفرنامه ناصر خسرو ص ۵۳). محمد قزوینی در یادداشت های خود راجع به این اصطلاح دیوانی چنین می نویسد: «محصل در قدیم مثلا در «وضه المصفا» و حبیب السیر و گویا در عموم دوره مغول و تیموریان، به معنی مأسور جمع مالیات یا هر وجه دیگری که از طرف حکومت به کسی یا به جماعتی تحمیل می شده بوده است. و گویا این چنین کس را قولتی چی هم می گفته اند...»^۳

در نسخه خطی کتاب زادالمقویین تألیف محمد بن محمد بن نصر از آثار اوایل قرن

۱. بهشاری، الوردی (۵۱)، پیشین، مقدمه، ص ۲۶.

۲. دولتشاه، پیشین، ص ۱۷۹، به بعد.

۳. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۳۹۱.